

دوران مقاومت و مبارزه در زندان

زندان برای مبارزان انقلاب یک فصل مشترک است؛ فصلی که فراز و فرودهای بسیاری برای محمدعلی رجایی داشت. درست هفت ماه از ازدواجش گذشته بود که به خاطر تکه کاغذی که رویش شعری علیه شاه نوشته شده بود، دستگیرش کردند. در این مدت برای اینکه ساواک حساس نشود به دوستان و آشنایان سفارش کرد تا به ملاقاتش نیایند و در تمام مدتی که در زندان بود از هر فرصتی استفاده می‌کرد و به کارهای مختلف مثل تصحیح برگه‌های دانش‌آموزان مشغول می‌شد. بار دوم که در تهران دستگیر شد، پنج سال برایش حبس بریدند، جرمش هم کتاب‌هایی بود که در آب‌انبار خانه خواهرش پنهان کرده و خواهر به خاطر اینکه کتاب‌ها از آسیب آب باران در امان باشند آنها را از آنجا بیرون آورد ولی ساواک آن را کشف و ضبط کرد. ساواکی‌ها فکر می‌کردند رجایی از عوامل اصلی توزیع کتاب‌های مجاهدین خلق است اما با وجود اینکه طی یک سال هر روز به سلولش می‌آمدند و او را به باد کتک می‌گرفتند هرگز موفق نشدند از او اعتراف بگیرند. ساواک رجایی را به ندادن اطلاعات و دهان قرصی می‌شناخت و بعدها هاشمی رفسنجانی هم با بیان اینکه اگر مقاومت رجایی زیر شکنجه در زندان نبود، همه ما از بین رفته بودیم بر این مسأله صحنه گذاشت.



دوران زندان

تا کمی بهبود پیدا کنند و دوباره همان برنامه‌ها را اجرا می‌کردند.

■ جزء اعدامی‌ها

هنگامی که رئیس کمیته مشترک - زندی‌پور - ترور شد، آنها به من گفتند که قرار است چهار نفر را اعدام کنند و یکی‌شان هم من هستم. آن روز مرا شکنجه سختی دادند. هر چند وقت یک بار هم یک نفر را هم سلولی من می‌کردند تا از طریق او به اطلاعات من دسترسی پیدا کنند. یادم هست یکی‌شان روزه بود و گفت، «فلانی! من ناچارم هر چه را که تو می‌گویی به آنها بگویم، بنابراین حرف‌هایی را بزن که می‌شود آنجا گفت.»

■ آن روز یکی از بهترین روزهای زندگی‌ام بود

یک بار نیمه ماه رمضان و روز تولد امام حسن (علیه السلام) بود که صبح مرا بردند و تا ساعت یک ظهر شکنجه‌ام دادند. طوری که ناچار شدند مرا کشان کشان به سلولم برگردانند. آن روز یکی از بهترین روزهای زندگی‌ام بود چون تحمل شکنجه خود را محک زدم.

■ بزرگترین زجر

در تمام طول سال‌هایی که زندانی بودم و شکنجه می‌شدم، هیچ وقت به اندازه زمانی که زجر سازمان مجاهدین تغییر ایدئولوژی داد، زجر نکشیدم چون می‌دیدم که حاصل همه تلاش‌هایم به باد رفته و ضربه بسیار بزرگی به مبارزه اسلامی جامعه‌مان خورده است. در زندان حدود چهل نفر بودیم که به اتاق چهارمی معروف شده بودیم و سعی می‌کردیم در مقابل غیرمذهبی‌ها مقاومت کنیم.

هفتگی با آقای دکتر بهشتی داشتیم و ایشان ۱۵ نفر را انتخاب کرده بودند تا تعالیمی را که به ما می‌دادند، در جاهای دیگر بازگو کنیم و در آینده هم خودمان کلاس‌هایی را اداره کنیم. کمتر کسی از آن جلسه خبر داشت. آن شب موقعی که برمی‌گشتم، مرا دستگیر کردند و چشم‌هایم را بستند. در طول راه یکی از مأموران پرسید منزل رفاقت بودی و من جواب مثبت دادم. وقتی مرا به زندان بردند، متوجه شدم که چه اشتباه بزرگی کرده‌ام و حالا آنها اسامی افرادی را که در جلسه بوده‌اند از من می‌خواهند. همان جابود که تصمیم گرفتم به هر نحو ممکن این اشتباه خود را جبران کنم. هنگامی که در بازجویی، قصه دیگری را ساز کردم، آنها شکنجه‌هایشان را شروع کردند. این دوره ۱۴ ماه طول کشید. سال ۵۳ سال وحشتناکی بود و دائماً از همه جای کمیته مشترک صدای ناله و فریاد می‌آمد. افراد را تا حد مرگ شکنجه می‌کردند و بعد به آنها وقت می‌دادند

با روی کار آمدن دولت امینی، مجدداً به آموزش و پرورش برگشتم چون وضع فرهنگ تغییر کرده بود. مدتی ساعات موظفی خود را در قزوین تدریس می‌کردم و روزهای آزاد را به مدرسه کمال می‌رفتم. بعد قرار شد روزهای موظفم را به مدرسه کمال ببایم و در قزوین برای خود جانشین بگذارم و فقط یک روز در هفته به قزوین بروم. روزهای چهارشنبه صبح از تهران راه می‌افتادم و ساعت ۸ سر کلاس بودم و عصر هم برمی‌گشتم. به این ترتیب چهار سال گذشت و سپس به تهران برگشتم. در این فاصله با نهضت آزادی همکاری داشتم و نشریات آنها را به قزوین می‌بردم و توسط دوستانم پخش می‌کردم تا در ۱۱ اردیبهشت سال ۴۲ شناسایی و توسط ساواک قزوین دستگیر شدم و تا ۱۵ خرداد ۴۲ در زندان قزوین بودم. پنجاه روز در زندان بودم و سپس به قید کفیل آزاد شده و پس از محاکمه تبرئه شدم.

■ جبران اشتباه بزرگ

پس از کشته شدن احمد رضایی با لطف الله میثمی که تازه از زندان آزاد شده بود تماس گرفتم و همراه با او و محمد توسلی که مدتی شهردار تهران بود، تیمی را تشکیل دادیم تا ۲۸ مرداد سال ۵۳ که بمب دست‌ساز میثمی منفجر شد و او دستگیر گردید. من مجدداً از طریق بهرام آرام با سازمان ارتباط برقرار کردم و هفته‌ای یک بار اطلاعات و اخبار و پول را با آنها مبادله می‌کردم تا این که در سال ۵۳ دستگیر شدم. دستگیری من در شب تولد امام رضا(ع) بود. به این ترتیب که ما جلسات

